

خشمی که منفجر می شود!

ارژنگ بامشاد

تظاهرات هزاران نفری جوانان و دانش جویان در شهرهای تهران، قزوین، ارومیه، بجنورد، بوکان، سنندج، میروان و دیگر شهرها در روز جمعه ۲۱ بهمن ۷۹ را باید نقطه‌ی عطفی در حرکت انقلابی مردم ایران دانست. در این روز، هزاران نفر از مردم که اکثرشان را جوانان تشکیل می دادند، به دعوت چندین تشکل دانشجویی و پوشش خبری یک رادیوی سراسری، در اقدامی از پیش اعلام شده دست به تظاهرات زدند. این حرکت گسترده در شرایطی آغاز شد که نیروهای امنیتی، انتظامی، بسیج و واحدهای ضد شورش که از زمان و محل هر یک از تظاهرات مطلع بودند، بسیج گسترده‌ای کردند تا مانع برگزاری این تظاهرات شوند. اما علیرغم این بسیج گسترده، نه تنها جوانان در زمان و مکان مشخص دست به تظاهرات زدند، بلکه با در دست گرفتن پلاکاردهایی، خشم و نفرت خود از جمهوری اسلامی را بیان داشتند و در سخن رانی‌های خود از آزادی‌های سیاسی و حق حاکمیت مردم دفاع کردند.

این تظاهرات هماهنگ، سراسری و از پیش اعلام شده، بیش از هر چیز بیان روان‌شناسی توده‌ای در دوران انقلابی است. جوانان و مردم زجرکشیده‌ی کشور، با این اقدام خود نشان دادند که دیگر از چوب، چماق، زندان و شکنجه نمی‌ترسند؛ و برای رسیدن به آزادی، حاضرند از جان خود مایه بگذارند. آن‌ها نشان دادند که حاضرند حتی با حضور هزاران نیروی بسیجی و انتظامی و امنیتی، دست به تظاهرات بزنند و نفرت خود از جمهوری اسلامی را نشان دهند. از این رو باید حرکت ۲۱ بهمن ۷۹ را، مرحله‌ی جدیدی از حرکت رو به گسترش مردم دانست که می‌رود تا بساط جمهوری اسلامی را در هم بپچند.

تظاهرات گسترده و سراسری جوانان، از سوی دیگر بیان آشکار علنی شدن بن‌بست کامل اصلاحات حکومتی است. مجموعه اصلاح‌طلبان که در سه سال گذشته مدام مردم را به آرامش دعوت می‌کردند و به آن‌ها امید اصلاح نظام و اصلاح اوضاع را می‌دادند، اکنون به عینه می‌بینند که حنای‌شان برای جوانان و دانش‌جویان دیگر رنگی ندارد و مجبورند در برابر حرکت‌های رشیداننده مردمی موضع بگیرند. این هشدار است که رضا جنتی سخن گوی دفتر تحکیم وحدت، پس از ناکامی این تشکل در انتخاب اعضای جدید شورای مرکزی خود در تبریز، بیان داشت که گفت: «اوضاع کنونی و سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی فوه قضائیه پایه‌ی جنبش دانشجویی را به سمت رادیکالیزه

بقیه در صفحه ۲

انقلاب بهمن

و آینده

سارا محمود

بود که استبداد و دولت وابسته‌ی استثمارگر را فقط در هیئت سلطنتی‌اش می‌شناختیم و تصور می‌کردیم - حداقل اکثریت ما - که با سرنگونی سلطنت پهلوی به هدف‌های انقلاب دست خواهیم یافت. حالا می‌دانیم استبداد، آزادی‌کشی و بی‌عدالتی در هر شکل حکومتی می‌تواند احیاء شود، نه فقط در جمهوری مذهبی که بدتر از استبداد سلطنتی بود، بلکه در جمهوری خالص، حتی در جمهوری‌هایی به نام خلق و مردم با پسوندها و پیشوندهای دموکراتیک، شورایی، سوسیالیستی. اما این حد دانش کافی است؟

بقیه در صفحه ۲

۲۲ سال از انقلاب بهمن ۵۷ گذشت. چه سال‌های سهمگینی بر ما ملت ایران گذشت..... تاوان اشتباهاتی را که در آن انقلاب کردیم پس می‌دادیم؛ و چه ماه‌ها و شاید متأسفانه سال‌های دشواری در پیش داریم تا گام نخست را برای جبران آن اشتباهات برداریم، یعنی ریشه جمهوری اسلامی را از ایران برکنیم و این رژیم را سرنگون کنیم.

بی‌تردید ما برای آزادی، دموکراسی، استقلال و دستیابی به عدالت اجتماعی انقلاب کرده بودیم. اما در تاریخ جدید کشور ما آزادی‌کشی، وابستگی و بی‌عدالتی اجتماعی چنان با سلطنت پهلوی گره خورده

اسرائیل، کشوری محکوم به آپارتاید

محمد رضا شالگونوی

پیروزی خرد کننده آریل شارون در انتخابات نخست‌وزیری اسرائیل (در ششم فوریه ۲۰۰۱) یک بار دیگر نشان داد که اسرائیل کشوری است محکوم به آپارتاید و نفرت و تبعیض قومی و مذهبی. برای پی بردن به معنای سیاسی این حادثه کافی است فرض کنید که مثلاً ژان ماری لوین یا یورگ هایدنر در اتریش، از طریق آرای مستقیم مردم به ریاست دولت انتخاب شوند. این مقایسه ممکن است، به دلایلی قابل فهم، برای خیلی‌ها - مخصوصاً در کشورهای غربی - اغراق آمیز و غیرمنصفانه بنماید. حقیقت این است که وضع شارون به چند لحاظ با نژادپرستان معروف اروپایی متفاوت است. اولاً- شارون، بر خلاف لوین و هایدنر، به کشوری تعلق دارد که رسماً روی هویت نژادی و مذهبی بنا شده و بنابراین، تبعیض نژادی در آن، امری پذیرفته شده و حتی بدیهی تلقی می‌شود. در فرانسه و اتریش، به لحاظ حقوقی، تعلق به قومیت و مذهب خاصی امتیاز محسوب نمی‌شود. اما در اسرائیل، برخورداری از حق کامل شهروندی، بدون یهودی بودن ناممکن است. ثانیاً- شارون به قومی تعلق دارد که قربانی بزرگ‌ترین و هولناک‌ترین پاک‌سازی قومی یک صد سال گذشته بوده است. ثالثاً- وحشیانه‌ترین موارد یهودی‌ستیزی و

بقیه در صفحه ۳

روحانیون و تجارت سکس

شعله ایرانی

حالا دیگر با استانداردهای جهانی هم که بسنجیم می‌توانیم به جرئت بگوییم که دست اندرکاران جمهوری اسلامی در ردیف بزرگترین دلال‌های تجارت سکس قرار گرفته‌اند. جمهوری اسلامی به یکی از مادرکنندگان مهم دختران جوان به بازار پر سود سکس در منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس تبدیل شده است. آیا این طنز تاریخ است یا تکرار آن که همان "برادران" و آخوندهایی که شب و روز امان مردم را بریده‌اند تا نهی از منکر کنند، امروزه خود، نان از راه فروش خدمات جنسی به حلقوم اهل بیت‌شان می‌ریزند و ویلاها و اتومبیل‌های خود را با فروش بدن دختران جوان، نو می‌کنند؟ پاسخ این پرسش که آیا برای این "برادران" نان خوردن از راه چنین "شغلی" از اول حلال بوده یا رهبرای شان به نازکی فتوا داده‌اند تا دختران ما را به حراج بگذارند را نیز باید به عهده‌ی شارعان و واعظان گذاشت که چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند!

قاضی شرع انقلاب اسلامی کرج یکی از این دلالان افشاء شده است که علاوه بر رشوه‌گیری‌های رایج و ایجاد مزاحمت برای مردم و سر به نیست کردن جوانان، منبع درآمد دیگری هم برای خودش فراهم کرده بود. او و چهارتن از هم‌کارانش و از جمله مسئول اداره "خانه تربیت اسلامی دختران" کرج در روز پنج‌شنبه ۲۰ بهمن ۷۹

بقیه در صفحه ۳

دنباله از صفحه ۱ خمشی که منفجر....

شدن پیش می‌برد». و خاتمی نیز در سخن رانی خود به مناسبت ۲۲ بهمن، ضمن تاکید بر این که «در عرصه حیات اجتماعی هیچ کس و هیچ چیز جز قانون اساسی معتبر نیست» و بار دیگر تعهد خود به اصل ولایت فقیه و حکومت دینی را اعلام کرد، مخالفان حکومت دینی را به باد حمله گرفت و گفت: «نظام مردم‌سالار دینی، الگوی ما برای جهان بشریت است و هر تلاشی در مقابل این حرکت، خیانت به منافع ملت ایران است».

تظاهرات سراسری و هماهنگ ۲۲ بهمن، هر چند بیان افتخار خشم و نفرت جوانان و دانشجویان نسبت به حکومت اسلامی و مهر تاکید زدن بر بن‌بست اصلاحات حکومتی بود، اما در بطن خود با خطراتی نیز روبروست. این حرکت، در شرایطی انجام گرفت که تشکل‌های مستقل توده‌ای مردم و جوانان هنوز از قوام کافی برخوردار نیستند، و تلاش برای شکل‌دهی به یک آنترناتیو دمکراتیک و انقلابی که مردم را به سوی آزادی، دمکراسی، برابری و عدالت اجتماعی رهنمون شود، نیز هنوز به قدر کافی به ثمر نرسیده است. از این رو فرصت طلبان سازمان یافته از هر قماش، در تلاشند که بر موج حرکت‌های توده‌ای و نارضایتی روزافزون شان سوار شده و حرکت انقلابی مردم را این بار نیز به نفع باند دیگری از چپاول‌گران، مصادره کنند. تلاش‌های نیروهای سلطنت طلب، در قبال این حرکت سراسری و هماهنگ مردمی، نشان داد که آن‌ها که ۲۲ سال پیش با گام‌های استوار و مشت‌های گره‌کرده‌ی مردم از اریکه‌ی قدرت استبداد سلطنتی وابسته به بیگانگان به زیر کشیده شدند، می‌خواهند از عمق و گستردگی جنایات رژیم اسلامی، برای تیرگی حکومت سراسر فساد، تباهی و دیکتاتوری خود، سود جویند و راهی برای تسلط دیگر بار بر اهرم‌های قدرت و ثروت این کشور بیابند.

از این رو برای جلوگیری از موج سواری نیروهای ضدانقلابی از هر قماش، و برای آن که حرکت انقلابی مردم، زمینه‌ی ایجاد حاکمیت خود مردم را فراهم آورد، باید بیش از پیش بر تشکل‌بایی مستقل توده‌های مردم تاکید ورزید و هم‌زمان، تلاش برای شکل‌دهی به هم‌گرایی‌های نیروهای دمکراتیک برای سرنگونی جمهوری اسلامی را تشدید کرد و در راه ایجاد یک بلوک انقلابی- طبقاتی از نیروهای پیشرو و وابسته به مزد و حقوق‌بگیران کشور که زمینه‌ی قدرت گرفتن ارگان‌های قدرت توده‌ای را فراهم آورد، بیش از پیش کوشید.

دنباله از صفحه ۱ انقلاب بهمن و آینده

از دوم خرداد ۷۶ که مردم با صراحت و قاطعیت حضور جمعی خود در صحنه سیاست را از طریق ابراز انزجار از ولایت فقیه اعلام کردند، معلوم شد بیداری بزرگ ایرانیان آغاز شده و ناقوس شروع یک دوران انقلابی دیگر به صدا درآمده است. در این شرایط حساس هیچ چیز مهم‌تر از آن نیست که تجربیات این دوران دشوار ۲۲ ساله را یک بار دیگر مرور کنیم و معیارهایی را که با آن می‌توان هویت‌ها را محک زد شفاف و روشن در مقابل مان قرار دهیم.

آیا همه می‌دانیم و می‌پذیریم که آزادی یعنی حق خدشه‌ناپذیر همه و هر شهروند کشور در برخورداری از آزادی‌های پایه‌ای، بی‌حصر و استثنا، یعنی همه و هر شهروند در تشکیل انجمن، دسته، گروه، حزب و برخورداری همه این جمعیت‌ها از حقوق پایه‌ای خود، یعنی برخورداری شهروندان از حقوق جمعی، از حق اعتصاب و تظاهرات تا حق شرکت در دولت ...

آیا همه می‌دانیم و می‌پذیریم دمکراسی یعنی حق حاکمیت مردم، یعنی حق مردم در تأسیس حکومت و حق مردم در تعویض و برانداختن دولت. یعنی به رسمیت شناختن حق مردم در اشتباه کردن و در تصحیح اشتباهات گذشته، یعنی به رسمیت شناختن حق هر اقلیت ملی در ماندن یا نماندن در چارچوب یک کشور و در یک کلام به رسمیت شناختن و تعهد عملی به حق تعیین سرنوشت همه مردم.

آیا همه می‌دانیم و می‌پذیریم که استقلال یعنی حق مردمی آزاد و حاکم بر سرنوشت خود در اداره امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به نفع کشور، و استقلال بدون آزادی و دمکراسی یعنی دادن اختیار به دست گروهی که دارایی و هستی کشور را در جنگ و رقابتی ویران‌گر بین گرگ‌های درونی و بیرونی به سرمایه و ابزار خود تبدیل می‌کنند، چنان‌که طالبان‌های ایرانی و افغانی کردند.

و سرانجام آیا همه می‌دانیم که آزادی، دمکراسی، و استقلال پیش‌شرط گام گذاردن در راه برابری و عدالت اجتماعی است. اگر با این معیارها نیروهای موجود در صحنه سیاست را محک بزیم به وضوح می‌بینیم برخی هنوز نمی‌دانند و به این معیارها دست نیافتند، بعضی‌ها می‌دانند، اما به علت منافع‌شان حاضر به پذیرش این معیارها نیستند. هر چند رويه‌صفتانه از اقرار صحیح به آن امتناع می‌کنند.

نخست سلطنت طلبان را در نظر بگیریم. آن‌ها اصمالت با وقاحت و با بلاهت سال‌روز قیام ۲۱ بهمن علیه استبداد وابسته‌ی پهلوی را روز عزای ملی اعلام کردند. یعنی آن‌ها قیام و انقلاب علیه استبداد اسلامی حاکم را می‌پذیرند، اما قیام مردم و انقلاب علیه استبداد پهلوی که سازمان‌دهنده اصلی نابودی تمامی دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران بود را نمی‌پذیرند. مردم و جان‌شان و قیام و انقلاب‌شان در چشم آن‌ها ابزاری هستند برای سلطه مجدد بر ایران و چنگ‌اندازی بر ثروت‌های آن، و گرنه حداقل اعلام می‌کردند انقلاب مردم تا آن‌جا که علیه استبداد فراگیر دوران ۵۰ ساله، اطاعت کور و کر پهلوی از امپریالیسم و تاراج ثروت ملی با اشتراک آن‌ها به بهای فقر و بیدادی گسترده‌ای که برای خمینی مقلد فراهم کرده بود، بر حق بود و از آن‌جا که تن به ولایت فقیه داد شکست خورد. آن‌ها با همین یک کار خود و تلاش برای بطلان انقلاب مردم علیه استبداد و وابستگی و استثمار

نشان دادند با گذشته هیچ فرقی نکرده‌اند و وقتی ادعا می‌کنند به آزادی و دمکراسی باور دارند، نقش همان گریه‌ای را بازی می‌کنند که عابد و زاهد شده است.

به آن سوی طیف نگاه کنیم. به چپ افراطی استبدادگرا. آن‌ها ادعا می‌کنند طرفدار اکثریت کارگر و زحمت‌کش هستند و به حاکمیت آن‌ها باور دارند، اما اصول مقدماتی دمکراسی یعنی حق تأسیس حکومت توسط مردم و حق مردم برای انتخاب شکل و نوع حکومت خود را نمی‌پذیرند و حاضر نیستند به بدیهی‌ترین اصول آزادی‌خواهی یعنی حقوق شهروندی را بپذیرند و حتی حق بیان و حق انتخاب مرام و مذهب را نمی‌پذیرند و در عمل و هم‌اکنون آن را زیرپا لگدمال می‌کنند.

در میان این دو قطب به انواع اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی و لیبرال‌های مذهبی و غیرمذهبی نگاه کنیم، آن‌ها هم ادعا می‌کنند به آزادی و دمکراسی باور دارند، اما نه تنها ضرورت، بلکه حتی حق مردم را برای برانداختن استبداد اسلامی حاکم- یعنی یکی از خشن‌ترین استبدادهای تاریخ را به رسمیت نمی‌شناسند و مردم را به مدارا با آن فرامی‌خوانند. به مجاهدین نگاه کنیم، آن‌ها که صریحاً یک جمهوری اسلامی دیگر را وعده می‌دهند، هم‌اکنون از بیداری مردم چنان هراسانند که هر وقت صدای پای مردم را می‌شنوند، به بمب و خمپاره‌های شان متوسل می‌شوند تا صحنه بازی را از دست ندهند. بیهوده نیست که مردم ما علیرغم بیداری عظیم و بی‌زاری عمیق‌شان از رژیم اسلامی محتاطانه به پیش می‌روند.

آری اگر معیارها روشن باشد، شناختن هویت واقعی نیروهای رنگارنگ صحنه سیاست علیرغم ادعاهای کلی‌شان دشوار نخواهد بود.

اما دانستن فقط توانستن است. اما برای آن‌ها که بتوانیم استبداد مذهبی حاکم را براندازیم و پایه‌های حکومت خود مردم را بنا نهیم باید متشکل شویم. در صنف خود اتحادیه بسازیم، در محله‌ی خود انجمن بسازیم، با آن‌ها که هدف مشترکی با ما دارند انجمن و حزب بسازیم. حول اهداف مشترک با معیارهای روشن متحد شویم. نه به حرف آن‌ها گوش بدهیم که مانند خمینی همه را به اتحاد با هم زیر سایه یک رهبر دعوت می‌کنند و نه به حرف آن‌ها که برای نیافتادن در دام "همه با هم خمینی" انزوا را توصیه می‌کنند و خود در انزوای فرقه‌ای خویش در حال زوال هستند. اگر متشکل باشیم و اگر معیارهای روشن داشته باشیم می‌دانیم با چه نیروهایی، برای چه اهدافی و تا کجا متحد شویم. زمان چشم دوختن به فرمان یک رهبر، به آوایی از دور، به ندای نجات دهنده، گذشته است. باید بر پای خود بایستیم و آینده خود را بر اساس معیارهای خود و منافع خود بسازیم. این درس‌ها را راحت فرا نگرفته‌ایم. این‌ها حاصل ۲۲ سال حکومت محنت‌بار اسلامی است. انقلابی دیگر در راه است. این درس‌ها را پاس بداریم.

کمک مالی رسیده برای رادیو

«ب - پاریس» ۲۰۰ فرانک

دستگیر شدند. این عده، دختران فراری زیر هجده سال که به این "خانه تربیت اسلامی دختران" آورده می‌شدند را بطور مستمر مورد تجاوز جنسی قرار می‌دادند و آن‌ها را به خودفروشی مجبور می‌ساختند. روزنامه «همبستگی» در شماره پنج‌شنبه ۲۰ دی ماه خود که خبر تجاوز به دختران را افشاء کرده بود از مسئولین نامی نبرده بود و نوشته بود که «ترس آن داریم که از سوی قوه قضائیه مورد تعقیب قرار گیریم».

خبر لرزه به تن هر مادر و پدری می‌اندازد. اگر تا دیروز دختران مان را به جرم فعالیت سیاسی سر به نیست می‌کردند امروز آن‌ها را برای سوءاستفاده‌ی جنسی و تجارت سکس سر به نیست می‌کنند. دختران مردم را می‌زدند یا فریب می‌دهند و با ضوابط اسلامی آن‌ها را برای فحشاء تربیت می‌کنند. اسم این مراکز را هم می‌گذارند خانه‌های "هدایت و تربیت دختران"! هدایت اسلامی به بازار تن فروشی؟ داستان خانه‌های این چنینی برای مردم خبر تازه‌ای نیست. اما برای بسیاری میزان گسترش چنین پدیده‌ای ناگزیری دارد. بسیاری نیز نمی‌توانند باور کنند که جناب قاضی شرع اسلامی راه شرعی تری برای کسب درآمد پیدا نکرده باشد

خبر روزنامه‌ی «همبستگی» چاپ تهران با وجود ترس گزارشگر از گزارش یافته‌های خود نشان از عمق و وسعت ارتباطات و درگیری سران سرشناس رژیم در این رابطه دارد. همبستگی از پرسش‌هایی می‌نویسد که برای همه طرح شده است. از جمله این که علت احضار چندین دختر زیر ۱۸ ساله‌ای که در این مرکز "نگه داری" می‌شده‌اند به دادگاه چیست؟ چرا پرونده‌ی این خانه که در کرج قرار دارد به مجتمع قضایی امام خمینی ارجاع شد؟ و بالاخره این که چرا از میان این همه کاندیدای شغل مربوطه در کرج و جایگزینی قاضی شرع قبلی، حسین رازقندی قاضی دادگاه ترورحجاریان به سمت رئیس دادگاه انقلاب اسلامی کرج منصوب شده است؟

این مرکز چقدر رازهای مگو دارد که رازقندی باید به آن جا بشناید و مانع افشای این رازها شود؟ چه ارتباطی میان این مرکز و ترورهای سیاسی هست و برای چه کسی پاپوش دوخته شده؟ مگر همین روزنامه «همبستگی» افشاء نکرده بود که "خفاش‌شب" که دختران و زنان را می‌ربود و پس از تجاوز جنسی به فجیع‌ترین شکلی می‌کشت، در دادگاه گفته بود که به دستور حمیدرسولی این کار را انجام می‌داده است. و حمیدرسولی یکی از فرماندهان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و جزو ۱۸مهم دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای بود.

در هم تیدگی شبکه‌ی دلالتی تجارت جنسی با نهادهای جمهوری اسلامی و نقش گردانندگان چنین خانه‌هایی در قتل‌های سیاسی و استفاده از این دختران برای به اجرا در آوردن نقشه‌های شوم، شاید هیچ‌گاه کاملاً روشن نشود. قربانیان چنین خانه‌هایی خاموش می‌شوند. اما همواره طعمه‌های جوان و جدیدی هستند که دست فقر می‌ریابد و در اختیار سودجویان می‌گذارند. فقر، ناامیدی به آینده‌ای روشن و عطش یافتن زندگی بهتر سال‌هاست که دختران ما را راهی شیخ نشین‌ها، ترکیه و کشورهای پناهنده‌پذیر می‌کند. این‌ها

دنباله از صفحه ۱ اسرائیل کشوری محکوم

یهودکشی، به وسیلهٔ اروپائیان سازمان داده شده است. بنا به این دلایل، اروپائی‌ها و به‌طور کلی، غربی‌ها که غالباً افکار عمومی پیشرو جهان را هم می‌سازند اسرائیلی‌ها را هنوز هم قربانی نژادپرستی می‌دانند و بنابراین نژادپرستی غیرقابل انکار آرپیل شارون‌ها را نمی‌بینند. اما اگر خودمان را از این نقطهٔ کور دیدگاه مسلط در غرب خارج کنیم، درمی‌یابیم که آرپیل شارون با لوپن فرانسه و هایدر اتریش فرقی ندارد و حتی به لحاظ شخصی، آدمی است خطرناک‌تر از آن‌ها. زیرا یورگ هایدر شخصاً در هیچ پاک‌سازی قومی شرکت نداشته، و ژان ماری لوپن که کهنه سرباز توبه نکردهٔ جنگ‌های فرانسه در ویتنام و الجزایر است معلوم نیست، شخصاً به اندازه آرپیل شارون در هدایت آدم‌کشی‌ها نقش داشته باشد. اما شارون، بی‌تردید، یک جنایت‌کار جنگی است. او در سال ۱۹۵۳ کشتار ۶۹ غیرنظامی فلسطینی را در دهکدهٔ "قیبیه" در اردن هدایت کرده؛ در سال ۱۹۷۳ با بی‌اعتنایی به آتش بس اعلام شده کوشیده با اجرای عملیاتی که آن را "عملیات گریلابی با تانک" می‌نامید، جاده‌های کلیدی ساحل غربی کانال سوئز را تحت کنترل در آورد؛ و در سال ۱۹۸۳ عملیات اشغال خاک لبنان را طراحی و اجرا کرده است، جنگی که چهل هزار لبنانی و فلسطینی را به کام مرگ فرستاد و هولناک‌ترین صحنهٔ آن کشتار عام هزاران غیرنظامی فلسطینی در اردوگاه "صبرا" و "شتیلا" بود که هر چند نه مستقیماً توسط سربازان اسرائیلی، ولی بی‌تردید، با اطلاع ضمنی آن‌ها و شخص شارون صورت گرفت.

از جهنمی به جهنم دیگر می‌گیرند. دختران ما هم به همان سرنوشتی دچار می‌شوند که هزاران دختر فیلیپینی و تایلندی به آن دچار شده‌اند. در بازار سکس و پورنوگرافی دست به دست می‌شوند؛ یا در خدمت شیخ ثروتمندی مثل گلی پرپر.

عباس علی علی‌زاده رئیس دادگستری استان تهران در روز چهارشنبه ۱۹ بهمن ۷۹ از باندهای سازمان یافته فروش دختران جوان و اعزام آن‌ها به شیخ‌نشین‌ها خبر داد. این باندها که بی شک بدون حمایت نهادهای رژیم نمی‌توانند چنین گسترده عمل کنند، دختران خانواده‌های معتاد و فقیر را خریداری کرده و آن‌ها در شیخ‌نشین‌های عربی به فروش می‌رسانند و یا در تهران به تن فروشی وا می‌دارند.

هنوز ابعاد این تجارت پر سود و تعداد دخترانی که توسط این باندها خریداری و یا دزدیده می‌شوند، بر ما پنهان است. افشاء مرکز دختران کرج نیز بی شک در رابطه با تسویه حساب‌های این باندهای مافیایی اسلامی است وگرنه قاضی شرع کرج مشتت به این زودی باز نمی‌شد. هر چه باشد همین چند روز پیش شنیدیم که احمدجنتی، عضو شورای نگهبان در نماز جمعه ۲۱ بهمن ۷۹ تهران، چگونه از قضات و ایادی قوه قضایی تشکر کرد! «از قوه قضایی تقدیر می‌کنم. آفرین بر شما. شما دارید جایگاه رفیع دستگاه قضایی را حفظ می‌کنید و روز به روز قدرت این دستگاه را بیشتر می‌کنید».

تک برگی راه کارگر

اما آرپیل شارون هر که باشد، یکی از قهرمانان دولت اسرائیل است و رأی ۶۳ درصدی ششم فوریه نشان داد که بسیاری از اسرائیلی‌ها هم چنان او را یک قهرمان می‌دانند. بنابراین شارون یک فرد نیست، بلکه جنبه‌ای از واقعیت کشور اسرائیل هم هست. تردیدی نیست که اسرائیل تنها دموکراسی برنشتهٔ خاورمیانه هم هست. اما مگر افریقای جنوبی آپارتاید تنها دموکراسی برنشتهٔ قارهٔ افریقا نبود؟ اسرائیل مانند افریقای جنوبی پیش از ماندلا، یک دموکراسی نژادی است: دموکراسی برای قوم ممتاز و زندان برای قوم سرکوب شده. وظیفهٔ دموکراسی نژادی حفظ هم‌بستگی قوم ممتاز در مقابل قوم سرکوب شده است. دموکراسی نژادی نمی‌تواند بدون دامن زدن به نفرت در میان قوم ممتاز و قوم سرکوب شده دوام بیاورد. بنابراین دموکراسی نژادی معمولاً به گرایش معطوف به دموکراسی در میان قوم سرکوب شده کمکی نمی‌کند، بلکه برعکس، می‌کوشد چنین گرایشاتی را در نطفه خفه کند. رژیم آپارتاید افریقای جنوبی در داخل مرزهای خود، ابتدایی‌ترین حقوق سیاهان را لگدمال می‌کرد و در مقابل سازمان‌ها و جنبش‌های رهایی طلب آن‌ها، سازمان‌های دست‌نشانده و بانتوستان درست می‌کرد. و در بیرون مرزهای اش، با همهٔ حکومت‌ها و جنبش‌های مردمی، مخصوصاً در کشورهای هم‌جوار، به دشمنی برمی‌خاست. اسرائیل نیز در رابطه با عرب‌ها، در درون و بیرون مرزهای اش، همیشه هدف‌های مشابهی را دنبال کرده است. اکنون بیش از یک میلیون نفر از جمعیت شش میلیونی اسرائیل را عرب‌ها تشکیل می‌دهند. این‌ها از سال ۱۹۴۸ یعنی از تاریخ تأسیس دولت اسرائیل، جزو جمعیت اسرائیل محسوب می‌شوند و تا آغاز "انتفاضهٔ دوم" در سپتامبر گذشته، عملاً به هیچ مخالفت توده‌ای مهم علیه اسرائیل دست نزده بودند. اما در تمام این مدت، از حق شهروندی برابر با یهودی‌ها محروم بوده‌اند. تازه این‌ها عرب‌های خوشبختی محسوب می‌شوند. عرب‌های دیگری که در سرزمین‌های اشغال شده (در جنگ ژوئن ۱۹۶۷) زندگی می‌کنند و جمعیت‌شان تقریباً به چهار میلیون نفر بالغ می‌شود، در تمام ۳۴ سال گذشته به‌طور سیستماتیک و همه‌روزه، سرکوب شده‌اند. هدف اسرائیل همیشه این بوده است که تا می‌تواند اولاً- در داخل سرزمین‌های تحت کنترل خود، همه غیریهودی‌ها را بیرون براند یا تحت انقیاد کامل درآورد؛ ثانیاً- سرزمین‌های تحت کنترل خود را با استفاده از هر فرصتی گسترش دهد. به همین دلیل است که مثلاً همهٔ عرب‌های ساکن سرزمین‌های اشغال شده در ۱۹۶۷، به‌طور سیستماتیک، یا از مناطق سکونت‌شان بیرون رانده می‌شوند (مثلاً در بخش غربی بیت‌المقدس) و یا به وسیلهٔ آبادی‌های یهودی‌نشین محاصره می‌شوند (در کرانه غربی و نوار غزه). حتی مذاکرات صلح، از دیدگاه رهبران اسرائیل، فرصتی است برای پیش‌برد این هدف‌ها، البته با شیوه‌هایی دیگر. کافی است به یاد داشته باشیم که

بقیه در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۳ اسرائیل ...

فقط بعد از شروع توافق اسلو، بیش از چهارصد هزار نفر در آبادی‌های یهودی‌نشین مناطق اشغالی اسکان داده شده‌اند و شمار کل این آبادی‌ها در دوره ده ساله اخیر، دو برابر شده است و آهنگ رشد آن‌ها، حتی در دوره اهود باراک، دو برابر دوره ناتانیاهو بوده است. اکنون آریل شارون آمده است تا همین هدف‌ها را با جسارت و خشونت بیشتری دنبال کند. او سوگند می‌خورد که بر سر "اورشلیم، پایتخت جاودانه اسرائیل" مذاکره نخواهد کرد و پنهان نمی‌کند که خانه‌های فلسطینی‌هایی را که به مقاومت ادامه بدهند، نه یک به یک، بلکه محله به محله، ویران خواهد کرد. بعضی از متحدان او، حتی از هدف‌های بزرگ‌تری صحبت می‌کنند. مثلاً آویگدور لیبرمن، یکی از رهبران یهودیان روسی، می‌گوید اگر کشورهای عربی به حمایت نظامی از فلسطینی‌ها برخیزند، اسرائیل باید سد اسوان مصر را بمباران کند. رأی به شارون به معنای این است که بخش بزرگی از اسرائیلی‌ها نه حتی برای فلسطینی‌ها قائل‌اند و نه به آن‌چه تا به حال قبضه کرده‌اند، قانع. به عبارت دیگر، این حادثه نشان داد که خصلت نژادپرستانه و سرکوب‌گرانه دولت اسرائیل، هم‌چنان دارد تقویت می‌شود. اخیراً دریاسالار آمی‌آیلون، رئیس پیشین سرویس امنیت داخلی اسرائیل (شین‌بت)، با دوران‌دیشی جسورانه‌ای گفته است "دموکراسی یهودی"، جز از طریق آپارتاید نمی‌تواند قوام و دوام یابد. این حقیقتی است که حتی تئودور هرتزل (T. Herzl)، بنیان‌گذار صهیونیسم، نیز به شیوه آشفته خاص خود، آن را می‌پذیرفت. او در نوبل معروف خودش، با عنوان "Altneuland" انکار حق شهروندی هر انسانی را، صرف‌نظر از هر زادگاه و نژاد و مذهبی که داشته باشد، عملی غیراخلاقی می‌نامید. اما تجربه نشان می‌دهد که طبیعت دموکراسی نژادی یا مذهبی را آریل شارون، به مراتب، بهتر و روشن‌تر از تئودور هرتزل بیان می‌کند.

یهودیان می‌توانستند به عنوان شاهدان و شهیدان بزرگ‌ترین پاک‌سازی قومی تاریخ معاصر، تکیه‌گاه محکمی برای مبارزه با هر نوع نژادپرستی و نفرت قومی و ملی و مذهبی باشند. اما متأسفانه، بخشی از آن‌ها از طریق تجربه فاجعه بار اسرائیل، خود به مدافعان یک نژادپرستی فعال تبدیل شده‌اند. آن‌چه در اسرائیل می‌گذرد، قبل از هر چیز، خیانت به خاطره میلیون‌ها یهودی جان‌باخته در کشتارگاه‌های نازی‌هاست. اکنون در دو سوی این منازعه نفرت‌انگیز قومی، تاریک‌اندیش‌ترین جریان‌های مذهبی هستند که بی‌وقفه دارند نیرومندتر می‌شوند. بنیادگرایان اسلامی و یهودی که شباهت‌های بسیار زیادی نیز با هم دارند، دائماً هم دیگر را تقویت می‌کنند. آیا تصادفی است که رهبران جمهوری اسلامی از پررنگ‌تر شدن نقش مذهب در درگیری‌های عرب‌ها و یهودی‌ها خرسندند؟

اطلاعیه کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی به مناسبت بیست و سومین سال‌گرد انقلاب بهمن

در بهمن ۵۷ مردم ایران با هدف رسیدن به آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی، یک پارچه به پا خواستند و رژیم سلطنتی را سرنگون کردند. اما ارتجاع قرون وسطائی، از همان فردای واژگونی رژیم شاه، با اعلام جمهوری اسلامی، شکست انقلاب بهمن را رقم زد. شعارهای اصلی انقلاب از همان آغاز لگدکوب شد. بهار آزادی به خون کشیده شد و به جای آن استبداد دینی حاکم گشت. دستاوردهای سیاسی انقلاب فدای ماجراجوئی‌ها و صدور ارتجاع اسلامی شد که حاصلی جز فقر و نکبت و محاصره برای مردم ما نداشت. خلق‌های ایران که خواهان حقوق ملی و انسانی خود بودند، نه تنها به هیچ یک از خواست‌های برحق خود نرسیدند، بلکه با بی‌رحمی تمام مورد تهاجم قرار گرفتند و پیرو جوان و بزرگ و کوچک آنان به خون نشانده شدند. نه تنها آزادی و دمکراسی تأمین نشد، بلکه ولایت مطلقه فقیه بر جان و مال و ناموس مردم حاکم گشت. اما آزادی‌خواهان ایران از پای نشستند، حاصل بیش از دو دهه مبارزه بی‌امان آن‌ها امروز در هوشیاری و آگاهی عمومی توده‌انی می‌بینیم که با پافشاری بر اصول آزادی‌خواهانه خود شکاف درون حاکمیت را روز به روز عمیق‌تر می‌کنند. مردم با پیش‌روی‌های مدام خود و با به‌کارگیری تاکتیک‌های مناسب، رژیم سیاه اسلامی را نشانه گرفته‌اند. درست در همین نقطه باید هوشیار بود که بار دیگر طرفداران دروغین آزادی آن‌هایی که توده‌ها را برای چانه‌زنی و مصالحه در بالا می‌خواهند، میدان دار نشوند.

امروز بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی، به قصد کنترل و مهار و به خدمت گرفتن شعارهای مردم، ماسک آزادی‌خواهی بر چهره زده‌اند. اینان مجدداً با کشیدن خط سرخ‌های جدید و با خودی و غیرخودی کردن افراد جامعه، رویای جمهوری اسلامی با شماییلی جدید را در سر می‌پروراند. غافل از این که مردم به تجربه دریافته‌اند که رژیم اسلامی اصلاح‌پذیر نیست.

ایرانیان آزاده! ما نیروهای گرد آمده در «کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی» در سال‌گرد انقلاب بهمن ضمن حمایت و پشتیبانی از حرکات و اقدامات اعتراضی مردم، تمامی نیروهای طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی را فرا می‌خوانیم که برای سرعت بخشیدن به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، و برای تحقق آزادی و دمکراسی در ایران، حول محوری‌ترین خواست‌های مردم:

۱- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران با استفاده از تمامی اشکال و تاکتیک‌های مبارزاتی؛
۲- استقرار نظامی دمکراتیک و مردمی در شکل جمهوری با انتخابات آزادانه اکثریت مردم ایران؛

۳- تأمین آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک و مدنی به کامل‌ترین شکل آن؛

۴- تأمین حقوق ملی خلق‌های تحت ستم ایران - آذربایجانی‌ها، کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و ترکمن‌ها - بر اساس به‌رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت. در عین دفاع از اتحاد داوطلبانه این خلق‌ها در چهارچوب ایران؛

۵- جدائی کامل دین از دولت و آزادی همه اعتقادات، ادیان و مذاهب؛

۶- لغو هر گونه تبعیض جنسی و تأمین برابری حقوق زنان با مردان در همه عرصه‌ها؛

۷- تأمین حقوق و ارتقاء سطح زندگی کارگران و زحمتکشان و تضمین حق تشکل مستقل و حق اعتصاب

۸- تأمین حق حاکمیت مردم ایران در مناسبات بین‌المللی و مخالفت با هرگونه مداخله خارجی؛

متحد، هم‌گام و هم‌راه شویم.

زنده باد آزادی!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

۲۲ بهمن ۷۹ - ۱۰ فوریه ۲۰۰۱

مشکل از:

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر)